

داستان آرش، بازمانده اسطوره «ایزد روشنایی کماندار» در اقوام هندواروپایی باستان

۱- ابراهیم واشقانی فراهانی

چکیده

داستان آرش کمانگیر که در متون ایرانی، نخست‌بار اشاراتی اساطیری در یشت‌ها بدان می‌شود، اندک‌اندک با جامه‌گردانی به روایتی حماسی به بخشی از روایت ایرانی تاریخ ایران مبدل شد. در پژوهش‌های دوران معاصر، آرش اغلب دارای هویتی پارتی و نیای اشکانیان یا شاهزاده‌ای اشکانی یا توتم اشکانیان انگاشته شده است. پژوهش‌هایی نیز داستان آرش را نه روایتی ایرانی بلکه روایتی هندوایرانی و حتی پیش‌آریایی دانسته‌اند. مقاله حاضر، در پی ارائه پاسخی تازه به این مسئله است که هویت آرش کمانگیر و ماهیت اسطوره او چیست و آیا آرش شخصیتی در تاریخ ایران باستان یا ایزدی در باورهای کهن آریایی و هندواروپایی بوده است؟ بدین منظور با توصیف و تحلیل شواهد مکتسب از داده‌های باستان‌شناسی، متون تاریخی و دینی و ملاحظات فقه‌اللغه و با تکیه بر نظریاتی چون نظریه معماهای نخستین و نظریه ایزدان سه‌گوش به اسطوره آرش نگریسته می‌شود. نتیجه این بررسی، آن است که داستان آرش، نه روایتی تاریخی در عصر ایرانی و به‌طور مشخص عصر پارتی، بلکه روایتی اساطیری و بسیار دیرینه در عصر هندواروپایی است که که از سه معمای اساطیری «چرخه بستن و گشودن روشنایی و تاریکی»، «چرخه پیدا شدن و ناپدید شدن مرزها» و «چرخه بستن و گشودن آب‌ها» برآمده و شخصیت آرش، آمیزه سه ایزد روحانیت و فرمانروایی (روشنایی)، جنگاوری (مرز و زمین) و باروری (آب و گیاه) است.

کلیدواژه‌ها: آرش، ویشنو، تشرت، تیر، آریکشا.

۱- دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور Email: Vasheghani1353@pnu.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۹۹/۵/۱۹

تاریخ دریافت: ۹۸/۸/۲۸

۱-مقدمه

آرش، تیر انداخت و تن فدا کرد، آب و گیاه را باز آورد و مرز را پیدا کرد و مرز، خود، آب بود و گیاه. این‌ها اجزای اساسی داستان آرش اند که در انبوهی از متون ایرانی، جمعاً یا پاره‌پاره، تکرار می‌شوند و نخستین این متون ایرانی، یشت‌هاست: «تشر ستاره رایومند فره‌مند را می‌ستایم که تند به سوی دریای فراخکرت تازد مانند آن تیر در هوا پُرآن که آرش تیرانداز بهترین تیرانداز آریایی از کوه ائیروخشوت به سوی کوه خوانونت انداخت» (یشت‌ها، ۱۳۷۷: تیریش، کرده، ۴، بند۶). این اشاره به نام و زندگانی آرش، کمی پس‌تر (یشت‌ها، ۱۳۷۷: تیریش، کرده، ۹، بند۳۷) تکرار می‌شود. در این مقاله بازنموده می‌شود که سبب هم‌نشینی یادکردِ تشر و آرش، آن است که آرش در واقع همان ایزد تشر است. نام و روایت آرش در یشت‌ها در بستری اساطیری طرح می‌شود، اما اشاراتی محو به وقایع بیرونی دارد از قبیل تصریح به نژاد آرش و ذکر نام دو کوه که می‌تواند اندکاندک در دوران ایرانی میانه و ایرانی نو (دوره اسلامی)، برای دگردیسی اسطوره به حماسه و سپس تاریخ، گسترش یابد.

احمد تفضلی با تکیه بر خلاصه‌وار بودن روایت آرش در یشت‌ها نتیجه می‌گیرد که احتمالاً مخاطبان یشت‌ها آرش را می‌شناختند (تفضلی، ۱۳۷۶: ۴۷)، اما مینا قرارداد آرش و خویشکاری او برای شناخت روایت اساطیری ایزد تشر، دلیل بر دست‌کم سه حقیقت است: نخست آنکه داستان آرش در عهد سرایش یشت‌ها شهرت بسیار داشته آن‌گونه که برای مخاطب، نیازی به روایت کردن مبسوط و پر جزئیات آن نبوده‌است، دیگر آنکه شهرت داستان آرش نزد ایرانیان بیش‌تر از داستان تشر بوده آن‌سان که برای تصویر کردن ایزد تشر و توضیح دادن خویشکاری او، آرش را وجه تمثیل ساخته‌اند و سوم آنکه انفکاک یک اسطوره واحد به دو بخش هنوز اساطیری (روایت تشر) و بخش درحال تاریخی‌شدن (روایت آرش)، بسیار پیش‌تر از زمان سرایش یشت‌ها رخ داده و کامل شده‌است و همین انفکاک موجب شده که بتوانند در روایت یشت‌ها یکی را وجه تمثیل دیگری سازند. از این جهت می‌توان نظر کسانی را تأیید کرد (از قبیل: ضیاء‌الدینی دشتخاکی و پورخالقی چترودی، ۱۳۹۳: ۱۰۶) که هویت آرش و داستان او را پیش‌تر از عصر ایرانی و نیز پیش‌تر از عصر هندوایرانی و متعلق به عصر پیش‌آریایی می‌دانند. بر این اساس، آرش برجای‌مانده شخصیتی اساطیری است که پس از جدایش اقوام آریایی از هم، به سنت هندیان هنوز خدا مانده‌است و به رسم ایرانیان، چهره

اساطیری خویش را به تشریح و انهاده و خود در پیکر آرش، جزئی از تاریخ با هاله‌ای از حماسه شده‌است (بهار، ۱۳۷۳: ۲۰۶).

۱-۱- بیان مسئله و سوالات تحقیق

داستان آرش کمانگیر به‌خلاف برخی دیدگاه‌ها که آرش را در پیوند با پارت‌ها و قابل زمان‌گذاری می‌دانند، روایتی است اساطیری - اما حماسی شده و تاریخ‌یافته در دوره ایرانی - که قدمتش بسیار پیش‌تر از دوره ایرانی است. آنچه در *اوستا* با عنوان آرش و همراه با ایزد تشریح آمده‌است، درحقیقت همان ایزد تشریح است و ابدأ شخصیتی تاریخی در دوره پارتی نیست. با این آگاهی پیشین که تشریح، خود جزء ایزدان کماندار هندوایرانی (و با عنوان تیر، از ایزدان پرتابگر هندواروپایی) است و خاصیت گیاه‌فزایی دارد، روایت تشریح را در بندهش، همان روایت تیر انداختن آرش برای مرزنامه‌ی و باران‌آوری و گیاه‌فزایی می‌یابیم: «...هنگامی که تشریح آن باران را ساخت که دریاها از او پدید آمدند، زمین را همه جای نم بگرفت، به هفت پاره بگسست»... (بندهش، ۱۳۸۰: ۷۰). در حقیقت دوگانه ارخش (آرش) - تشریح در میان نیاایرانیان همان دوگانه آریکشا - تیشی در نیاهندیان است که به موازات هم در حال تجزیه شدن هستند. این فرایند تجزیه شدن، گواه وجود ایزدی دیرینه‌تر در عصر هندوایرانی یا پیشاهندوایرانی است که محل تجمع و مصدر صدور این شخصیت‌ها بوده‌است. برخی پژوهشگران نیز با تطبیق آرش و ویشنو به مشابه همین نتیجه رسیده‌اند و پیشینه این اسطوره را به عصر هندوایرانی (آریایی) و حتی مقداری پیش‌تر به عصر پیش‌آریایی و نیاآریایی می‌رسانند.

بر اساس آنچه گفته شد، مسأله اصلی و بنیادین در این مقاله، ارائه پاسخی تازه به این پرسش است که آرش کمانگیر به‌راستی کیست و ماهیت داستان او چیست؟ به تبع این پرسش، آیا داستان آرش، خاطره‌ای است از رخدادی در گذشته ایران یا صورتی است از یک اسطوره مشترک در میان هندوایرانیان و حتی هندواروپاییان؟ آیا آرش، شخصیتی در تاریخ ایران و به طور دقیق، پارتیان بوده یا ایزدی در پیوند با روشنایی، مرزبانی و باروری بوده که در میان همه تبارهای آریایی - نه تنها پارتیان - تقدیس می‌شده‌است؟ پیوند این ایزد و اسطوره او با دیگر ایزدان و ایزدمردمان روشنایی

در میان هندوایرانیان از قبیل تشر/ تیشی، میثره، آذر، جم، فریدون، کیومرث، آگنی و ثور چیست و آیا می‌توان آرش را از زمره شاه-ایزدان شهیدشونده آریایی برای باروری و گیاه‌فزایی دانست؟

۱-۲- اهداف و ضرورت تحقیق

مهم‌ترین وجه اهمیت این مقاله، در یافته‌های آن است. در مقاله حاضر برای نخست‌بار، با بررسی هم‌تباری ایزدان روشنایی آریایی با ایزدان برخی اقوام اروپایی از قبیل تیر، تیواتس، تیو و تیسو در اقوام اسکاندیناوی، ژرمن و آنگلساکسون، وجود ایزدی دیرینه‌تر و مشترک در میان هندواروپاییان باستان اثبات می‌شود که عبارت است از «ایزد روشنایی کماندار» که آرش اجرایی هندوایرانی از آن است. اهمیت دیگر پژوهش حاضر، نفس اهمیت داستان و شخصیت آرش برای ایرانیان است که امروزه - و نیز بر اساس مستندات این مقاله، همواره- نمونه متعالی فداکاری و حاوی اوصاف آبرمردم برای ایرانیان بوده‌است.

۱-۳- روش تفصیلی تحقیق

روش این تحقیق، ترکیبی از توصیف و تحلیل و مبتنی بر سندکاوی در حوزه اساطیر و حماسه‌های ایرانی، هندوایرانی و هندواروپایی است. نیز از داده‌های باستان‌شناختی مستخرج از سنگ‌نگاره‌ها، سکه‌ها و مهرها که حاوی اطلاعاتی درباره ایزدان آریایی است، بهره‌برداری شده‌است.

۱-۴- پیشینه تحقیق

برخی از پژوهش‌ها در موضوع آرش کمانگیر اعم از آنکه مستقل باشند یا جزئی از پژوهشی دیگر، عبارت اند از:

- برخی پژوهش‌ها که برای آرش کمانگیر، هویت پارتی قائل اند به صورت‌های گوناگون: مقاله «تحلیل توتم خرس در ایران باستان»، اثر سالمیان و کهریزی (۱۳۹۵)، مقاله «جست‌وجوی نام‌های پادشاهان اشکانی در شاهنامه و پهلوان‌نامه‌های کهن»، اثر مشکور (۱۳۷۸) و مقاله «آرش کمانگیر و جشن تیرگان»، اثر طاهری شهاب (۱۳۲۵).

- پژوهش‌هایی که تبار اسطوره آرش را هندوایرانی می‌دانند: مقاله «بهترین تیرانداز آریایی در اوستا و طبری»، اثر نولدکه (۱۸۸۱ م.)، کتاب فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات پارسی، اثر یاحقی (۱۳۷۵)، کتاب *ادیان آسیایی*، اثر بهار (۱۳۹۰) و مقاله «آرش شواتیر که بود؟»، اثر دریایی

(۱۳۹۲). نیز مقاله «آرش کمانگیر و ویشنو»، اثر ضیاءالدینی دشتخاکی و پورخالقی چترودی (۱۳۹۳)

داستان آرش را هندوایرانی و با ریشه‌های احتمالاً پیشاهندوایرانی باز می‌نماید.

- مقاله «بررسی تطبیقی اسطوره آرش و فیلوکتس»، اثر خدایار و امامی (۱۳۸۹) که به مقایسه داستان آرش با داستان فیلوکتس در اساطیر یونانی باستان می‌پردازد و برخی شباهت‌ها و البته تفاوت‌ها را فهرست می‌کند بی‌آنکه این فهرست، دال بر هم‌تباری این دو روایت باشد و قاعدتاً هر زوج دیگری نیز می‌توانست بدین سان دست‌مایه مقایسه شود. از این جهت، این مقاله تأثیری در گسترش مرزهای دانایی درباره اسطوره آرش ندارد.

۲- بحث

۲-۱- اسطوره آرش، برآمده از سه معمای اساطیری

میرچا الیاده (۱۳۶۲: ۱۴) و کلود لوی استراوس (۱۳۸۰: ۶۲-۱) بر این باورند که میان اسطوره‌ها، خویشاوندی‌های بنیادین هست. بر این اساس، اسطوره‌های اقوام هم‌تبار، از اسطوره‌هایی دیرینه‌تر و مشترک در عصر نیای آن اقوام برآمده و جدا شده‌است. آلبرت جوزف کارنوی و پیش‌تر از او اتو شرادر نیز به این حقیقت ژرف اشاره کرده‌اند که بیش‌تر اسطوره‌ها صورت بسط داده‌شده چند معمای اولیه‌اند از همان‌گونه معماها که موبدان از زال می‌پرسند که آن دو اسب کدام‌اند یکی سپید و دیگری سیاه که بیهوده از پی هم می‌دوند و به هم نمی‌رسند و زال پاسخ می‌دهد که شب و روزند. این معماها هسته‌های اصلی اساطیر هستند که بعدتر آرام آرام گسترش می‌یابند و خود پاسخ‌هایی می‌شوند برای پرسش‌هایی که در ابتدا همان معماهای نخستین بودند. این پدیده، زاده ذهن پرسشگر انسان است و نیز علاقه انسان به اینکه حقایق را در هاله‌ای از ابهام و به صورتی رازواره و معمایی مطرح کند (جوزف کارنوی، ۱۳۸۳: ۱۲۰-۱۲۱). نظریه معماهای اولیه به حسب ماهیت کمابیش همان است که در روان‌شناسی شخصیت یونگ نیز به صورت نظریه کهن‌الگوها مطرح می‌شود (یونگ، ۱۳۸۳: ۹۶)، با این تفاوت که کهن‌الگوها قالب‌هایی در روان بشرند که هستی با آن‌ها درک می‌شود، اما معماهای نخستین، پرسش‌هایی در ذهن بشرند که هستی با آن‌ها شناخته می‌شود. هر نژادی بر اساس مقتضیات زیست‌بومش و سرگذشت جمعی‌اش، معماهایی درباره هستی در ذهن دارد. این معماها در عصر انشقاق آن نژاد به اقوام خردتر، در زیست‌بوم‌های متفاوت و با سرگذشتی تازه می‌پرورند و تحول می‌یابند. هندواروپاییان باستان به تبع زیست‌بوم سرد و تاریک نخستینشان

که خاطره مبهمی از آن را ایرانیان در تصویر سرزمین ایرانویج / آریاوویج حفظ کرده‌اند (مینوی خرد، ۱۳۵۴: ۶۲؛ *وندی‌داد*، ۱۳۷۶: فرگرد ۱، بند ۲)، روشنایی و نتیجه آن یعنی گرما را فوری‌ترین، مهم‌ترین و موثرترین عامل و فاعل در زندگانی خویش می‌دیدند و از این جهت جملگی به انبوهی از ایزدان و ایزد- مردمان از جنس روشنایی باور داشتند از قبیل هرمزده، میثره، آذر، تشر، دای، یم/ جم، ثور (Thor)، زئوس (Zeus) و ژوپیتر (Jupiter). از این رو معمای بنیادین هستی نیز - چنان‌که خداوند هستی - از نگاه آنان یک پرسش بود: «چگونگی چرخه بستن و گشودن روشنایی و تاریکی». دیگر معماها یا مستقیماً تعبیری دیگر از این آبرمعی بنیادین بودند مانند «چرخه نبرد نیکی و بدی»، «چرخه نبرد زندگانی و مرگ»، «چرخه نبرد تندرستی و بیماری»، «چرخه پیدایش زشتی و زیبایی»، «چرخه پیدایش سود و زیان» و... که یک سوی معما، تجلی روشنایی است و سوی دیگر، تجلی تاریکی است یا آنکه معماها پاسخ خود را - چنان‌که بیان خواهد شد- از معمای بنیادین چرخه روشنایی و تاریکی می‌یافتند، مانند «چرخه پیدا و ناپیدا شدن مرزها» و «چرخه بستن و گشودن آب‌ها».

هندوایرانیان که از یک سو در کشاکش با بومیان هند و ایران بودند و از سوی دیگر از کشتزارها و چراگاه‌هایشان در برابر امواج از پس آینده هندواروپاییان دفاع می‌کردند، همواره با معمای «چرخه پیدا شدن و ناپدید شدن مرزها» مواجه بودند. نیز این مردمان، ستورپرورانی با مختصر کشاورزی بودند چنان‌که کوچ‌روان ایرانی، هنوز هم در توقفگاه‌های خود، خردک کشاورزی نیز می‌کنند، گرچه درباره آریاییان باستان به نظر می‌رسد که این مقدار، بیش از خردک بوده‌باشد، چراکه این مردمان، خود را چونان نژاد کاشف کشاورزی در ایرانویج، باور داشتند (*روایت پهلوی*، ۱۳۶۷: ۵۴). آریاییان چون در پی نیاز بزرگشان یعنی گرما و روشنایی، راهی سرزمین‌های گرم‌تر و روشن‌تر شدند (*وندی‌داد*، ۱۳۷۶: فرگرد ۲، بندهای ۸-۱۹)، بنا به خوی ستورپروری و کشاورزی، در مساکن جدیدشان دژهایی به نام «ور» می‌ساختند که مجموعه‌هایی مسکونی-کشاورزی-دامداری بود و آن را به انواع ستور و گیاه می‌آکنند (مینوی خرد، ۱۳۵۴: ۸۰). بقای این ورها و اساساً بقای معیشت کشاورزی و ستورپروری، وابسته تأمین آب بود و ضرورت تأمین آب، در سرزمین‌های گرم و روشن تازه، محسوس‌تر شده بود. بر اساس این نحوه معیشت، پس از تابش روشنایی (معمای نخست: چرخه روشنایی) و داشتن زمین (معمای دوم: پاییدن مرزها)، نیاز به آب و به تبع آن، معمای «چرخه بستن و گشودن آب» سربرمی‌آرد. برحسب تقدم و تأخر معماها، ایزد روشنایی بر ایزد آب، تقدم و

اولویت داشت، پس طبیعی بود که ایزد آب از ایزد روشنی، نیرو بگیرد، چنان‌که معمای آب نیز از معمای روشنی پاسخ می‌گیرد: خشکی، چگونه بسته و آب چگونه رها می‌شود؟ ایزد روشنایی با شکستن دیو تاریکی، آب‌های زندانی را آزاد می‌سازد. مقدمات این باور، در حوادث طبیعت نیز فراهم بود و تجربه‌های طبیعی و بدیهی نشان می‌داد که بارش باران و به تبع آن جوشیدن چشمه‌ها و روان شدن رودها، با فرایند چیره شدن تاریکی ابر باران‌زا بر روشنایی (یشت‌ها، ۱۳۷۷: تیریش، کرده ۶، بند ۲۲) و سپس پیروزی روشنایی و برآمدن آفتاب از پس ابر (همان: بند ۲۹)، مقارنت دارد، پس این، ایزد روشنایی است که با پرتاب تیرهای اشعه خورشید، دیو/اژدهای زندانی‌کننده آب‌ها را می‌شکند و برای کشتزارهای آریایی، آب به ارمغان می‌آورد.

سه معمای چرخه روشنایی، چرخه مرزها و چرخه آب‌ها چندان ذهن آریاییان را انباشته بود که ایزد مطلق از نظر آنان، آمیزه‌ای از ۱. روشنایی ۲. نگهبان مرزها و ۳. فزاینده آب‌ها بود. در حقیقت اجرای نظریه معماهای نخستین اتو شرادر بر اسطوره آرش، همخوانی غریبی با نظریه ژرژ دمزیل با نام «ایزدان سه‌گنش» (Dumezil, 1952) دارد که ایزدان هندواروپایی را دارای سه چهره ۱. روحانیت و فرمانروایی (فزایش روشنایی)، ۲. جنگاوری (پاییدن مرزها) و ۳. باروری (فزایش آب‌ها) می‌داند (دمزیل، ۱۳۵۴) و باز بیانی دیگر است از دعای داریوش نخست هخامنشی که بر دیوار جنوبی آپادانا نگاشته است و از خدا درمی‌خواهد که ایران را از دشمن (معمای مرزها)، دروغ (معمای روشنایی) و خشکسال (معمای آب‌ها)، در پناه گیرد. به تعبیر دیگر، ایرانیان از کهن‌ترین عصری که اندیشه‌های آنان را می‌شناسیم، بر مضمون اسطوره آرش به تمامی آگاه بودند و این اسطوره را بیان جامع انتظارات خویش از شاه آرمانی آریایی می‌دانستند و از اینجاست که نام کردن فرزندان خویش به نام آرش و نیز منسوب کردن نژاد خویش به این تصویر آرمانی فرمانروا، کاملاً طبیعی بوده است. اینکه اشکانیان، خویش را از دوده آرش می‌انگاشتند (مانند: فردوسی، ۱۳۸۹: ۱۳۹۰) جدا از آنکه آنان به‌واقع از نژاد شخصی به نام «آرش» بوده‌باشند یا نه؟ که نامی بس رایج چه بسط و در چه در هیأت ترکیبی بوده است، نمی‌تواند مبنای این تحلیل شود که اشکانیان را از نژاد «آرش کمانگیر» مذکور در منابعی چون یشت‌ها، مینوی خرد و آثار الباقیه بینگاریم و این آرش را شخصی پارتی بدانیم (چنان‌که: سالمیان و کهریزی، ۱۳۹۵؛ مشکور، ۱۳۷۸)، بلکه آنچه درباره انتساب اشکانیان به آرش کمانگیر شهرت دارد، از قبیل تشبه و تیمن به بزرگان پیشین یا اساطیر باستان و الگوهای مینوی است و اختصاص به اشکانیان نیز نداشته است و در این مقاله بازنموده خواهد شد که شاهان پیش‌تر

از اشکانیان از قبیل هخامنشیان - و نیز قابل اثبات است که حتی سران آریایی پیش تر که خاطرات محوشان با عنوان شاهان کیانی برجامانده است - به شخصیت و نام آرش تیمن و تبرک می جستند و نقش او را پیش چشم می داشتند، چنان که پیکره آرش را نیز چونان نشان پادشاهی آرمانی بر سکه ها نقش می کردند، همان نقشی که بنا به مشهور، کماندار پارسی خوانده می شود و جالب آن است که بر سکه های پارتی نیز منقوش است، پس این نقش اصالتاً نه پارسی است و نه پارتی و کمانداری عادی نیز نیست، بلکه از تاجش پیداست که شاه - ایزدی است که نقشش مایه اعتبار سکه است. این نقش در حقیقت، تصویری ایرانی از ایزدی بسیار دیرینه تر در اقوام هندواروپایی است که ما عجلتاً آن را ایزد «روشنایی کماندار» می نامیم که مصدر صدور و مبدأ اشتقاق بسیاری از ایزدان روشنایی پرتابگر در اقوام هندی، ایرانی و اروپایی بوده است و نقش او، افزون بر سکه های پارسی و پارتی در دیگر اقوام هندواروپایی نیز عیناً یا به شباهت، تکرار می شده است از قبیل نقش تشر «کماندار» بر سکه های هندوسکایی (جوزف کارنوی، ۱۳۸۳: ۱۴) و نقش میترای «کماندار» در دوراوپوس (ورمازن، ۱۳۸۷: ۳۷).

۲-۲- تیرافکنی ایزد روشنایی برای مرزنامی (جنگاوری) و آب فزایی (باروری)

در نگاه آریاییان، معمای مرزها پاسخ خود را از معمای روشنایی می گیرد و ایزد نگاهبان مرزها، همان ایزد روشنایی است. نخستین و مهم ترین سبب پیدا و ناپیدا شدن مرزها چیست؟ پاسخ این پرسش، بس بدیهی است: برآمدن آفتاب و فرو شدن آفتاب. به همین سبب است که میترا (بشت ها، ۱۳۷۷: مهریشت، کرده ۲۳، بند ۹۱؛ همان: کرده ۳۱، بندهای ۱۲۸-۱۳۲) و همه ایزدان روشنایی، نگاهبانان مرزهای کشورهای آریایی اند و با «تیرهای اشعه» خویش، مرزها را می پایند. در نگاه هندوایرانیان، معمای آب نیز از معمای روشنی، پاسخ می گیرد و آب فزایی، خویشکاری ایزدان روشنایی است. مقدمات این باور، در حوادث طبیعت نیز فراهم است. ابر سیاه بارانزا بعینه دیو تاریکی است که ایزدان روشنایی، او را به «تیرهای اشعه» می سپوزند و می سنبند تا آب را رها سازد. سرکاراتی با تحلیل اساطیر بدین نتیجه می رسد که آسمان ابرآلود، ازدهای بازدارنده باران است و ایزدان روشنی با او می جنگند و به «زخم تیر» می کشندش تا باران آزاد شود (سرکاراتی، ۱۳۷۸: ۲۴۰). یک روایت/وستایی از آنچه سرکاراتی نقل می کند، نبرد آپوش و تشر است که در تیریشت به تفصیل طرح می شود. تشر، همان ایزدی است که در تیریشت، به آرش تشبیه می شود. او در

حقیقت، بخش هنوز اساطیری مانده ایزدی است که آرش به شکل ایرانی اش، بخش درحال حماسی و تاریخی شدن اوست. ایزد تشر (تیر) که به اوصاف روشنایی، موصوف است (یشت‌ها، ۱۳۷۷: تیریشث، کرده یکم، بند ۲) با دیو اپوش (در/وستایی: *apaōša* به معنی پوشاننده آب) که در حقیقت همان ابر سیاه است، نبرد می‌کند تا آب را آزاد سازد (همان: کرده ۶، بند ۲۸). زین افزار تشر/ تیر در این نبرد نیز بی‌تردید از خانواده پرتابه‌هاست، چنان‌که نقش او در پیکره مرد کماندار با تیر بر سکه‌های هندوسکایی هست (کارنوی، ۱۳۸۳: ۱۴) و اساساً زین‌افزار ایزدان روشنایی در میان همه اقوام هندواروپایی از جمله ایزد تیر (*Tyr*) و ثور (*Thor*) در اقوام اسکاندیناوی از جنس پرتابه‌هاست (Turville-Petre, 1964: 81)، گاه تیر و گاه نیزه و گاه آنچه پرتابه نیست مانند چکش و گرز، اما آن‌ها را هم پرتاب می‌کنند. این بی‌تردید باوری است برگرفته از تیزی شعاع تابش آفتاب یا زدن آذرخش سرتیز در شکم ابر سیاه که دیو/ اژدهای ضد آب است و این دیو/ اژدها از درد این زدن، در قالب رعد، می‌غرّد و باران را رها می‌کند که ببارد.

پس از آنکه تشر، آب را آزاد می‌سازد، «باد چالاک مزدا آفریده، باران و ابر و تگرگ را به سوی کشتزار و منزلگاهان و هفت کشور رساند» (یشت‌ها، ۱۳۷۷: تیریشث، کرده ۷، بند ۳۳) و این باد، همان ایزد آشی است که از پی تیر آرش رفت تا به مقصد برسد (همان: کرده ۹، بند ۳۸) و در روایت *آثارالباقیه* نیز تیر آرش را شصت‌هزار فرسخ آن‌سوتر به ریشه درخت گردو رسانید (بیرونی، ۱۳۸۹: ۲۴۹، ۲۵۰) به ساحل آمودریا (بلعمی، ۱۳۵۳، ج ۱: ۳۴۹) که آب است و مرز است. چون تشر، آب را به کشتزارها رسانید، به شادی خواند: «خوشا به من ای اهورامزدا خوشا به شما ای آب‌ها و گیاه‌ها»... (یشت‌ها، ۱۳۷۷: تیریشث، کرده ۶، بند ۳۲) و این آواز خوشحالی آب‌ها و گیاه‌ها، همان سرودی است که در لحظه زادن کیومرث نیز خوانده می‌شود و کیومرث نیز خود از ایزد- مردمان روشنایی است و به اوصاف جنگاوری و نبرد با اهریمن، موصوف است: «در هنگام تولد و نشو و نمایش آب‌ها و گیاه‌ها شادمان شدند. در هنگام تولد و نشو و نمایش آب‌ها و گیاه‌ها بالیدند. در هنگام تولد و نشو و نمایش همه آفریدگان خرد مقدس به خود مژده رستگاری دادند» (یشت‌ها، ۱۳۷۷: فروردین‌یشت، فقره ۹۵) و این جنس شادی در پیوند با گیاه را در جشن تیرگان نیز می‌توان دید که یادگار آرش است (بیرونی، ۱۳۸۹: ۲۴۹، ۲۵۰) و هنوز در برخی مناطق بکر ایران از جمله فراهان، در تیرماه و با نام «جشن گندم» برگزار می‌شود. پس اسطوره تشر- آرش، تلفیقی از سه معمای روشنایی، زمین (مرز) و آب (باروری) است که در نهایت به گیاه ختم می‌شود که

رونق‌افزای زندگانی هندواروپاییان و ستور- شکارهای آنان بوده و این با نظریهٔ خدایان سه‌گنش دمزیل نیز کاملاً منطبق است که ایزدان آریایی را دارای سه وجه روحانیت و فرمانروایی (روشنایی)، جنگاوری (زمین و مرز) و باروی (آب و گیاه) می‌داند و آرش، جامع این هر سه کنش بوده است. چون زابِ طهماسب از پس خشکسالی ناشی از تاختن افراسیاب ظهور کرد، «افراسیاب را بسپوخت و باران آورد» (مینوی خرد، ۱۳۵۴: ۴۴). هرچند که سپوختن به معنای راندن نیز هست، به معنی سوراخ کردن هم هست. سپوختن افراسیاب که افزون بر مینوی خرد در دیگر منابع از قبیل بندهش نیز آمده است، راندن افراسیاب است با حفظ اشاراتی دیرینه‌تر به تیرانداختن ایزدان روشنایی و سوراخ کردن انبان آب ابرها و رها ساختن باران.

ایزد میترا نیز که نامدارترین ایزد روشنایی اساطیر ایرانی است، زین‌افزارهای بسیار در گردونهٔ خویش دارد که برخی از آن‌ها پرتابه‌اند مانند تیر و نیزه و برخی نیز اصالتاً پرتابه نیستند مانند چکش و گرز، اما با کمال شگفتی، میترا همهٔ آن‌ها را پرتاب می‌کند (یشت‌ها، ۱۳۷۷: مهریشت، کردهٔ ۳۱، بندهای ۱۲۷-۱۳۲). این پرتابه‌ها که در برخی فقرات /وستا/ از آن‌ها با عنوان بازوان بسیار بلند میترا یاد شده است که تا دوردست‌های زمین هم می‌رسد (همان: کردهٔ ۲۷، بندهای ۱۰۴، ۱۰۵) به سان آنچه در دیگر ایزدان روشنایی کماندار نیز هست، در حقیقت همان شعاعات تابش روشنایی است که دیو/ اژدهایی را می‌کشد که آمیزهٔ تاریکی- دشمن- خشکسالی است. نگارهٔ میترای کماندار در ویرانه‌های دوراوپوس (ورمازرن، ۱۳۸۷: ۳۷) و خویشکاری تیر زدن او به صخره و جاری ساختن آب، گویای اندراج میترا در طبقهٔ روشن‌ان تیرانداز و ایزدان باران‌آور در نگاه ایرانیان است. همین تصویر میترای کماندار باران‌آور، در هند نیز در ایزدان ویشنو و تیشی (تشت) دیده می‌شود و گواه وجود ایزدی دیرینه‌تر است که روشن‌ان کماندار باران‌آور، از آن برآمده‌اند. ویشنو که پهلوانی کمانگیر است (Panaino, 1995: 35) و تیشی که در پیکرهٔ مرد با کمان و تیر بر سکه‌های هندوسکایی نقش شده است (جوزف کارنوی، ۱۳۸۳: ۱۴)، با پرتاب تیر از کمان، ابر/ دیو/ اژدها را به باریدن وامی‌داشتند و از سوی دیگر با همان تیر انداختن، دشمنان را که مهم‌ترینشان همان خشکسالی بود، از مرز چراگاه‌ها و کشتزارهای آریایی می‌راندند. میترا را بدان سبب می‌ستایند که «کشتزار خوب‌بخشنده» است (یشت‌ها، ۱۳۷۷: مهریشت، کردهٔ ۳۵، بند ۱۴۶) و مهم‌ترین صفتش که در اغلب کرده‌های مهریشت تکرار می‌شود، «فراخ‌چراگاه» است و او با هزار گوش و هزار چشم خویش (یشت‌ها، ۱۳۷۷: مهریشت، کردهٔ ۲۳، بند ۹۱)، چراگاه‌های آریاییان را می‌پاید و با گردونه‌اش که هزار

کمان و هزار تیر و هزار نیزه و هزار چکش و هزار گرز پرتابی در آن است، دشمنان را از مرزها دور می‌سازد (یشت‌ها، ۱۳۷۷: مهریشت، کرده ۳۱، بندهای ۱۲۸-۱۳۲).

انبوهی دیگر از اساطیر ایرانی، هندوایرانی و هندواروپایی نیز از اسطوره ایزد روشنایی کماندار که باران می‌بارد و مرزها را پاس می‌دارد، بهره‌هایی کم یا زیاد برده‌اند. اسطوره‌های آگنی، ایندرا، آذر، کیومرث، جم و فریدون از این شمارند و هریک به نحوی و در اندازه‌ای در پیوند با آب و روشنی‌اند. اژی‌دهاک ایرانی / آهی هندی، اژدهاست و خویشکاری اژدها در اساطیر هندواروپایی، زندانی ساختن آب است. ایزدی که با او می‌ستیزد، آذر است (یشت‌ها، ۱۳۷۷: زامیادیش، بندهای ۴۶-۵۰) و در آذرخش بودن ایزد آذر (Atur) که حتی در ساخت لغوی نامش نیز با ایزد آذرخش اسکاندیناوی، یعنی ثور (Thor) چکش‌انداز (Turville-Petre, 1964: 81)، مشابه است، تردیدی نیست.

آذر به دستگیری بهمن، با اهریمن می‌ستیزد تا آب را رها سازد و مانع رشد گیاه نشود: «آنان خصومت‌های اهریمن نابه‌کار را درهم شکستند به طوری که آب‌ها را از جریان و گیاه‌ها را از نمو نتوانست بازداشت فوراً آب‌های قوی آفریننده توانا و شهریار مطلق اهورامزدا به جریان درآمد و گیاهان بالیدن آغاز نمود» (یشت‌ها، ۱۳۷۷: فروردین‌یشت، کرده ۲۳، بند ۷۸). این نبرد اساطیری در کتاب هشتم ریگ‌ودا، به صورت نبردهای ایندرا (ایزد روشنایی) و آگنی (ایزد آتش) با وریتره (=در بندکننده آب) اجرا می‌شود و جالب آن است که این دو ایزد، با قهرمانانی از خاندان آریکشا (مشابه اَرخشی ایرانی) همراه اند (ریگ‌ودا، ۱۳۴۸: کتاب ۸، سرود ۷۴، بند ۴). نیز همین نبرد را در اسطوره‌های جم و فریدون می‌یابیم. این دو ایزد-مردم که زاده از عملی گیاهی‌اند و زادن و زندگانی‌شان، گیاه‌فزایی را نتیجه داد، با گاو که از تجلی‌های تشتر باران‌فزای پرتابگر است، نسبت دارند و خود از ایزدان روشنایی‌اند و با کوه در پیوند اند و با پرتابه‌های آریایی از قبیل گرز نسبت دارند و هر دو در نبرد با اژی‌دهاک ایرانی / آهی هندی اند که دیو / اژدهای تاریکی و خشکسالی است.

۲-۳- پاسخ و نیرو دادن معماهای فرعی آب‌ها و مرزها به هم و از هم

معماهای فرعی افزون بر آنکه از آبرمعمای هندواروپایی، یعنی چرخه روشنایی نیرو و پاسخ می‌گیرند، با یکدیگر نیز در تبادل اند، از هم می‌پرسند و به هم پاسخ می‌دهند و بدین سان نیرو

می‌گیرند. معماهای «چرخه پیدا و ناپیدا شدن مرزها» و «چرخه آب و خشکی» نیز چنین‌اند و به گواهی بندهش (۱۳۸۰: ۷۰) و بسیاری دیگر از متون، حاوی پاسخ به هم‌اند و به هم نیرو می‌دهند. بنا به تجارب طبیعی و بدیهی، بسیاری از مرزها چیزی نبوده‌اند جز آب‌های جاری از قبیل رودها و نهرها و جوی‌ها که آمو (جیحون) برای ایرانیان، نمونه برجسته آن بوده‌است (فردوسی، ۱۳۸۹: ۱۴۲، ۱۵۶). مرزها اغلب با خشکیدن یا انجماد آب، ناپدید می‌شدند یا با کم شدن آب، کم‌رنگ می‌شدند. نیز غلبه خشکسالی و رهاشدگی کشتزارها، مرزهای کرت‌ها و کشتزارها را به هم می‌ریخته و نخستین کار پس از بارش باران، آوردن گاو و رزای مرزنا (گزیده‌های زادسپرم، ۱۳۶۶: بندهای ۷-۲۵) یا اسپاردن (بیل زدن) زمین برای کشیدن دوباره مرزها بوده‌است و جالب اینکه گاو که مرزناست، خود پیوندهای اساطیری بسیار با آب و باران دارد، برای نمونه، گاو، تجلی دوم از سه تجلی تشر (ایزد- ستاره آب‌ها) است (بهار، ۱۳۷۵: ۶۲، ۶۳).

سبب حضور ایرانیان در طبیعت به روز سیزدهم فروردین‌ماه نیز ممکن است از پیوند دو معمای آب‌ها و مرزها ریشه‌گرفته‌باشد، چراکه سیزدهم هرماه ایرانی، متعلق به تشر/ تیر، ایزد باران‌زای مرزناست و سیزدهم فروردین‌ماه و روزهای پس و پیش آن، بهترین زمان است که زمین‌های تر شده از باران بهار و نرم شده از زوال سرما، اسپارده‌شوند و شخم‌بخورند و کرت‌ها و کشتزارهای بامرز معلوم، زنده شوند و در واقع امر هم این، در سیزدهم فروردین‌ماه برای کشاورزان ایرانی، همراه با ناهارخوران، رخ می‌دهد. مرزها در نگاه آریاییان هنگامی پدیدار می‌شود که باران ببارد (بندهش، ۱۳۸۰: ۷۰) و هنگامی ناپدید می‌شود که خشکی بر زمین استیلا یابد، چنان‌که هربار تاختن افراسیاب به مرزهای ایران و ناپدید شدن مرزها، با ناپدید شدن آب‌ها و بروز خشکی، همراه بود (حمزه اصفهانی، ۱۳۴۶: ۳۴، ۳۵؛ ابن اثیر، ۱۳۴۷: ۲۵) و راندن افراسیاب و بازیافتن مرزهای ایران، همراه با بارش باران و جوشش چشمه‌ها و کاریزها و جاری شدن رودها بود چه در روزگار زاب طهماسب (مستوفی، ۱۳۶۲: ۸۵، ۸۶؛ حمزه اصفهانی، ۱۳۴۶: ۳۴، ۳۵؛ دینوری، ۱۳۴۶: ۱۱؛ مسعودی، ۱۳۴۴، ج ۱: ۲۲۷؛ بلعمی، ۱۳۵۳، ج ۱: ۵۵۲؛ ابن اثیر، ۱۳۴۷: ۲۴) و چه به روزگار کیقباد (گردیزی، ۱۳۴۷: ۹؛ ابن اثیر، ۱۳۴۷: ۲۷). نظر به همین تبادل و تنیدگی دو معمای چرخه آب‌ها و چرخه مرزهاست که تیرانداختن آرش برای تعیین مرز ایران در روزهای منسوب به آب از قبیل ششم فروردین‌ماه (ماه فروردین، روز خرداد، ۱۳۴۵: ۱۰۴) و تیرگان (مینوی خرد، ۱۳۵۴: ۴۴؛ گردیزی، ۱۳۴۷: ۲۴۳؛ بیرونی، ۱۳۸۹: ۲۸۷، ۲۸۸) دانسته می‌شود.

۲-۴- ایزد روشنایی کماندار و اسطوره شاهان قربانی شونده هندواروپایی

گیاه در اساطیر آریایی، دارای مقام تقدس و خود از زمره ایزدان و سزاوار یزیش است (یشت‌ها، ۱۳۷۷: آبان‌یشت، سرآغاز). اساطیر این نژاد سرشار از روایت‌هایی تأویل‌پذیر به فرایند گیاه‌فزایی است. در زندگانی انسان‌های ازلی آریایی از قبیل کیومرث، جم و فریدون و اندکی پس‌تر در زندگانی سیاوش می‌توان به روشنی، چرخه رویش-ریزش-رویش را بازشناخت.

در حقیقت انسان ازلی آریایی، همان ایزد روشنایی است که در زمین به‌چهره گیاه‌مردم درمی‌آید. کیومرث، جم و فریدون، هر سه خورشیدچهر (خورشیدتبار) هستند (بندهش، ۱۳۸۰: ۶۹) و هر سه زادن در پیوند با گیاه دارند. کیومرث به تصریح شماری از متون، گیاه است (روایت‌پهلوی، ۱۳۶۷: ۵۵؛ بلعمی، ۱۳۵۳، ج ۱: ۱۱۳؛ مسعودی، ۱۳۴۴، ج ۱: ۲۱۷) و نسل‌های متصل به او از قبیل مشی و مشیانه نیز گیاه بودند (روایت‌پهلوی، ۱۳۶۷: ۵۵، ۵۶). کیومرث چون کشته‌شد، تجزیه به اجزا شد (بندهش، ۱۳۸۰: ۶۹) و از او مشی و مشیانه، دو گیاه همزاد، از زمین رُستند (روایت‌پهلوی، ۱۳۶۷: ۵۵، ۵۶).

این تصویر (رویش-ریزش و تجزیه-رویش) که در زندگانی دیگر انسان‌های ازلی از قبیل جم و فریدون نیز به صور یکسان یا مشابه دیده‌می‌شود، در حقیقت تبیین اساطیری فرایند گیاه‌فزایی در جهان آریایی است که به زعم نگارنده با چرخه برآمدن-فروشدن-برآمدن خورشید و فراز-فروز-فراز فره که آن‌ها نیز ضامن گیاه‌فزایی‌اند، در پیوند است و محل تجمع همه این چرخه‌ها، شخص و شخصیت شاه-ایزد آرمانی آریایی است که خانه فره است و با وجود خورشیدسانش، نگاهبان زمین‌ها و رونق‌افزای چراگاه‌ها و کشتزارهای آریایی است.

هنگامی که این شاه-ایزد به سبب پیرسری یا گنه‌کاری یا به سبب زورآوردن بیش از اندازه دشمن، خورشید وجودش کم‌فروغ شود یا تابش فره‌اش به‌اندازه نباشد، لازم است که فرایند انتقال فره به پیکری تازه صورت گیرد تا خورشید وجود شاه-ایزد، تابش دوباره گیرد و از پس آن، مرزهای آریایی پیدا شود، باران ببارد و گیاهان فزایش گیرند. پس شاه آریایی یا باید چون کیکاووس و لهراسب، انصراف از شاهی دهد یا چون کیومرث و نسخه هندوایرانی‌اش، جم به‌کشتن داده‌شود

و با تجزیه و پاره‌پاره شدن وجودش و پیوستن اجزای وجودش به خاک برای رویشی تازه، چرخه رویش- ریزش- رویش به غایت خود برسد. به‌رغم ایرانی بودن کیومرث، تجزیه شدن او باید دیرینه‌تر و هندوایرانی باشد، چراکه کیومرث، تصویر ایرانی از جم هندوایرانی است و جم نیز اره شد و ضحاک، امعایش را بیرون کشید (بیرونی، ۱۳۵۲: ۱۴۷). پاره‌پاره شدن آگاهانه ایزدان در اقوام اروپایی نیز پیشینه دارد. پیشینه اسطوره پاره‌پاره شدن شاه- ایزد روشنایی برای گیاه‌فزایی، کهن‌تر از عصر آریایی است و به عصر هندواروپایی باستان بازمی‌گردد، با این تفاوت که در عصر هندوایرانی (آریایی) به سبب زیست‌بوم گرم هندوایرانیان، ویژگی‌های گیاه‌فزایی در آن قوت گرفته، اما در عصر هندواروپایی، ویژگی‌های شکارگری از قبیل نیزه‌وری و نبرد با درندگان واضح‌تر است. در اغلب اقوام اروپایی باستان، به‌روشنی می‌توان ایزد روشنایی پرتابگر (اما این بار با نیزه) را دید که در نبرد با درندگان، بخش‌هایی یا تمام تن خویش را نثار می‌کند تا جهان مردمان در امان ماند.

مشهورترین نمونه از این ایزدان که از بسیار حیث با آرش مقایسه‌شدنی و تطبیق‌پذیر است، ایزد اسکاندیناوی / ژرمنی / انگلوساکسونی تیر (Tyr) است. ساخت واژگانی نام او در ریخت‌های متنوعش تیر / تیواتس / تیو / تیسو (Orel, 2003: 208) با ایزد هندوایرانی تیر / تیشی / تشر در پیوند است و اوصاف و خویشکاری‌هایش نیز چونان تشر است. این ایزد، نمونه‌ای بس جالب‌نظر برای بازگستن آن ایزد دیرینه هندواروپایی است که ایزدان روشنایی کمان‌دار باران‌آور از آن مشتق شده‌اند، چراکه بهره‌هایی از اغلب این ایزدان را با ریختی کهن‌تر و در پیوند با عصر شکارگری درخود دارد. گرگ گول‌آسای فنریر (Fenrir) که تجلی اهریمن در اساطیر اقوام نوردس (اقوام اسکاندیناوی پیش از عصر مسیحیت) و پدر دیگر گرگان اهریمنی است و حتی ایزد بزرگ‌تر، اُدین را می‌کشد، به دست تیر به زنجیر کشیده می‌شود، اما تیر امکان کشتن او را ندارد (Dumezil, 1988: 142). این حادثه یادآور مواجهات شاه- ایزدان روشنایی آریایی با دو دیو / اژدهای تاریکی و خشکسالی یعنی اژی‌دهاک و افراسیاب است که پیروز می‌شوند، اما کشتن دیو / اژدها به تعویق می‌افتد.

زین‌افزار ایزد تیر، نیزه است و برادرش ثور (Thor) نیز که ایزد آذرخش و حتی در نامش در پیوند با ایزد آذر (Atur) است، پرتابگر چکش است (Turville-Petre, 1964: 81) چنان‌که ایزدان روشنایی هندوایرانی نیز حتی چکش و گرز را هم پرتاب می‌کنند. نیز تیر برای به زنجیر کشیدن

گرگ فنریر، حاضر می‌شود که به آگاهی و تصمیم، بخشی از تن خویش را در اختیار گرگ بگذارد تا پاره‌اش کند (sturluson, 1984: 34; Dumezil, 2014: 142).

این، انطباق کامل دارد با اسطوره شاهان قربانی‌شونده آریایی که تن خویش را - در اغلب روایت‌ها با آگاهی کامل ناشی از اندیشه خویش یا وحی یا رویا- به مرگ می‌سپارند و پاره‌پاره می‌شوند تا مقوله‌ای درهم‌پیچیده از روشنایی/مرز/آب/گیاه/فره را به جهان بازآوردند: ...«در این هنگام فرشته اسفندارمذ حاضر گشته، امر کرد تا تیر و کمانی چنان‌که در ابستا بیان شده‌است برگزینند. آن گاه آرش را که مرد شریف و حکیم و دینداری بود برای انداختن تیر بیاوردند. آرش برهنه شد، بدن خویش را به حضار بنمود و گفت: ای پادشاه و ای مردم به بدنم بنگرید مرا زخم و مرضی نیست، ولی یقین دارم پس از انداختن تیر، قطعه‌قطعه‌شده، فدای شما خواهم شد. پس از آن دست به چله کمان برد و به قوت خداداد، تیر از شست رها کرد و خود جان تسلیم نمود. خداوند به باد امر فرمود تا تیر را حفظ نماید. آن تیر از کوه رویان به اقصی نقطه مشرق به فرغانه رسید و به ریشه درخت گردکان که در دنیا بزرگ‌تر از آن درختی نبود، نشست. آن موضع را سرحد ایران و توران قرار دادند» (بیرونی، ۱۳۸۹: ۲۴۹، ۲۵۰).

آرش با تیر انداختن، دیو/اژدهای خشکسالی را شکست و غایت تیر انداختن او، رسیدن به آب (جیحون)-مرز (جیحون)-گیاه (در این روایت، گردو) بود و آرش برای رسیدن به این غایت، پاره‌پاره شد تا از پاره‌های تن او که به زمین ریخت، گیاه بیفزاید، چنان‌که امروزه نیز تیرگان (جشن آب) در مختصر نواحی‌ای که این جشن را پاس می‌دارند، جشن گندم خوانده می‌شود. آرش/ارخش و معادل هندی‌اش آریکشا، همان ایزد روشنایی کماندار هستند که صورت کهن‌ترش در ایزد اسکانندیناوی تیر با خصوصیات شکارگری محفوظ مانده، اما آریاییان هند و ایران به مقتضای زیست بوم گرم خویش بر خصلت گیاهی این اسطوره تأکید بیش‌تر ورزیده‌اند. نیز در هند و ایران، ایزد تیر/تشر/تیشی، به حال استعلایی خویش مانده‌است، اما ارخش/آریکشا با حفظ همان خویشکاری‌ها و اوصاف ایزد روشنایی کماندار، میل به تجسیم و بیکرینه‌شدن و مردم‌وارگی یافته‌اند.

۳- نتیجه

داستان آرش کمانگیر از کهن‌ترین و رایج‌ترین روایت‌های حماسی و اساطیری ایرانیان است که هرچند در شاهنامه فردوسی، مستقلاً بدان پرداخته نشده، ایرانیان از کهن‌ترین ادوار با آن آشنا بوده‌اند. این داستان در نزد پژوهشگران معاصر، اغلب دارای هویتی پارتی انگاشته شده است و برخی نیز آن را روایتی هندوایرانی دانسته‌اند، اما در این مقاله تبیین شد که داستان آرش، ریشه در اسطوره کهن ایزدی هندواروپایی دارد که برای آن عنوان «ایزد روشنایی کماندار» را پیش نهادیم. این ایزد، برآمده از نیاز فوری و ضروری زندگانی هندواروپاییان باستان یعنی نیاز به روشنایی و گرما در مساکن اولیه تاریک و سردشان بوده است. پس از جدایش اقوام هندواروپایی، ایزد روشنایی کماندار در اقلیم‌های متفاوت، اجراهایی تازه یافت از قبیل تیر، تشر، تیشی، میترا و ویشنو. آرش یکی از این اجراهای تازه در دوره هندوایرانی است که به سبب اقلیم گرم مستعد کشاورزی، به سمت آب‌فزایی و باروری گرایش یافته است، اما کماکان خویشکاری‌های روشنایی، پرتابگری و مرزبانی را در خود دارد. در حقیقت، شخصیت آرش، مجموعه‌ای درهم‌تنیده از سه ویژگی روشنایی (روحانیت و پادشاهی)، مرزبانی (جنگاوری) و آب‌فزایی (باروری) است که ویژگی‌های مرزبانی و آب‌فزایی از هم نیرو می‌گیرند و به هم نیرو می‌دهند و هر دو از ویژگی روشنایی، نیرو می‌ستانند. نظر به جامعیت این سه ویژگی در شخصیت آرش، وی الگویی از شاه-ایزد آرمانی در نزد ایرانیان باستان بوده است.

۴- منابع

- ۱- ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی جزری، **اخبار ایران از الکامل ابن اثیر**، ترجمه محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۹.
- ۲- الیاده، میرچا، **چشم اندازهای اسطوره**، ترجمه جلال ستاری، تهران: فکر روز، ۱۳۶۲.
- ۳- **برهان قاطع**، محمدبن خلف تبریزی، تهران: شرکت طبع کتاب، ۱۳۱۷.
- ۴- بلعمی، ابوعلی محمد، **تاریخ بلعمی**، تصحیح محمدتقی بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، تهران: زوار، ۱۳۵۳.
- ۵- **بندهش**، فرنخ دادگی، گزارش مهرداد بهار، تهران: طوس، ۱۳۸۰.
- ۶- بهار، مهرداد، **گفت و گو با مهرداد بهار**، مجله کلک، شماره ۵۴، صص ۱۷۰-۲۳۳، ۱۳۷۳.
- ۷- _____، **پژوهشی در اساطیر ایران**، چاپ اول، تهران: آگه، ۱۳۷۵.
- ۸- _____، **ادیان آسیایی**، تهران: چشمه، ۱۳۹۰.
- ۹- بیرونی، ابوریحان، **آثارالباقیه**، ترجمه اکبر داناسرشت، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۹.
- ۱۰- **ترجمه چند متن پهلوی**، گزارش محمد تقی بهار، به کوشش محمد گلبن، چاپ اول، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۹.
- ۱۱- تفضلی، احمد، **تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام**، به کوشش ژاله آموزگار، تهران: سخن، ۱۳۷۶.
- ۱۲- جوزف کارنوی، آلبرت، **اساطیر ایرانی**، ترجمه احمد طباطبایی، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳.
- ۱۳- حمزه اصفهانی، ابوعبدالله حمزه بن حسن، **تاریخ پیامبران و شاهان (سنی ملوک الارض و الانبیاء)**، ترجمه جعفر شعار. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.
- ۱۴- خدایار، ابراهیم و امامی، صابر، **بررسی تطبیقی اسطوره آرش و فیلوکتس**، فصلنامه پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی، دوره یک، شماره ۳، صص ۶۱-۸۶، ۱۳۸۹.
- ۱۵- دریایی، تورج. **آرش شواتیر که بود**، بخارا، شماره ۹۵ و ۹۶، صص ۱۶۷-۱۷۶، ۱۳۹۲.
- ۱۶- دمزیل، ژرژ، **ایدئولوژی تقسیم سه‌گانه هندواروپایی‌ها**، ترجمه غفار حسینی، مجله نگین، صص ۲۹-۴۳، ۱۳۵۴.

- ۱۷- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود، **اخبار الطوال**، ترجمه صادق نشأت، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.
- ۱۸- **روایت پهلوی**، ترجمه مهشید میرفخرایی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۷.
- ۱۹- **ریگ ودا** (گزیده سروده‌های ریگ‌ودا)، ترجمه محمدرضا جلالی نائینی، چاپ اول، تهران: تابان، ۱۳۴۸.
- ۲۰- سالمیان، غلامرضا و کهریزی، خلیل، **تحلیل توت‌م خرس در ایران باستان**. فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، شماره ۴۳، صص ۱۵۳-۱۸۳، ۱۳۹۵.
- ۲۱- سرکاراتی، بهمن، **سایه‌های شکارشده**، تهران: قطره، ۱۳۷۸.
- ۲۲- سیاسی، علی‌اکبر، **نظریه‌های شخصیت یا مکاتب روان‌شناسی**، چاپ سوم، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۷.
- ۲۳- ضیاء‌الدینی دشتخاکی، علی و پورخالقی چترودی، مهدخت، **آرش کمانگیر و ویشنو**. پژوهش‌های ادبیات تطبیقی. دوره ۲، شماره ۲، صص ۱۰۵-۱۳۷، ۱۳۹۳.
- ۲۴- طاهری شهاب، سیدمحمد، **آرش کمانگیر و جشن تیرگان**، مجله جلوه، شماره ۱۵ و ۱۶، صص ۱۹۷-۲۰۷، ۱۳۲۵.
- ۲۵- فردوسی، ابوالقاسم، **شاهنامه** (بر اساس چاپ مسکو)، چاپ سوم، تهران: پیام عدالت، ۱۳۸۹.
- ۲۶- فروید، زیگموند، **کاربرد تداعی آزاد در روان‌کاوی کلاسیک**، ترجمه سعید شفیعی، چاپ اول، تهران: نشر ققنوس، ۱۳۸۲.
- ۲۷- کریستین سن، آرتور، **نخستین انسان و نخستین شهریار**، ترجمه احمد تفضلی و ژاله آموزگار، چاپ اول، تهران: نشر نو، ۱۳۶۳.
- ۲۸- کزازی، میرجلال‌الدین، **نامه باستان** (ویرایش و گزارش شاهنامه)، چاپ اول، تهران: سمت، ۱۳۷۹.
- ۲۹- کویاجی، جهانگیر کورجی، **پژوهش‌هایی در شاهنامه**، گزارش و ویرایش از جلیل دوست‌خواه، چاپ اول، تهران: سمت، ۱۳۷۱.
- ۳۰- گردیزی، ابوسعید عبدالحی، **زین الاخبار**، به تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷.

- ۳۱- **گزیده‌های زادسپرم**، به کوشش محمدتقی راشد محصل، تهران: موسسه مطالعات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶.
- ۳۲- گورین، ویلفرد و دیگران، **راهنمای رویکردهای نقد ادبی**، ترجمه زهرا میهن‌خواه، چاپ سوم، تهران: اطلاعات، ۱۳۷۷.
- ۳۳- لوبون، گوستاو، **روان‌شناسی توده**، ترجمه کیومرث خواجه‌ی‌ها، تهران: روشنگران، ۱۳۷۱.
- ۳۴- لوی استراوس، کلود، **اسطوره و تفکر مدرن**، ترجمه فاضل لاریجانی و علی جهان‌پولاد، تهران: فروزان روز، ۱۳۸۰.
- ۳۵- مستوفی، حمدالله، **تاریخ گزیده**، به اهتمام عبدالحسین نوایی، چاپ اول. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲.
- ۳۶- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، **مروج الذهب**، ترجمه ابوالقاسم پاینده، دو جلد، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴.
- ۳۷- مشکور، محمدجواد، **جست‌وجوی نام پادشاهان اشکانی در شاهنامه و پهلوان‌نامه‌های کهن**، مجموعه مقالات نامه باستان، به اهتمام سعید میرمحمد صادق و نادره جلالی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۸.
- ۳۸- **مینوی خرد**، ترجمه احمد تفضلی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۴.
- ۳۹- ناس، جان، **تاریخ جامع ادیان از آغاز تا امروز**، ترجمه علی اصغر حکمت، چاپ اول، تهران: فرانکلین، ۱۳۴۴.
- ۴۰- نقوی، نقیب، **افسانه جم**، ز دفتر نبشته گه باستان، چاپ اول، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۹.
- ۴۱- ورمازرن، مارتین، **آیین میترا**، ترجمه بزرگ نادرزاد، تهران: چشمه، ۱۳۸۷.
- ۴۲- **وندیداد**، به کوشش هاشم رضی، چاپ اول، تهران: سوره، ۱۳۷۶.
- ۴۳- **هرودوت**، **تاریخ هرودوت** (شش جلد)، ترجمه هادی هدایتی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۶-۱۳۴۱.
- ۴۴- یاحقی، محمدجعفر، **فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی**، تهران: سروش و پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۵.
- ۴۵- **یسنا**، ترجمه ابراهیم پورداوود، تهران: دانشگاه تهران، ۲۵۳۶.

- ۴۶- **یشت‌ها**، تفسیر و تألیف ابراهیم پورداوود، دو جلد، چاپ اول، تهران: اساطیر، ۱۳۷۷.
- ۴۷- یونگ، کارل گوستاو، **روان‌شناسی ضمیر ناخودآگاه**، ترجمه محمدعلی امیری، چاپ سوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳.
- ۴۸- _____، **روح و زندگی**، ترجمه لطیف صدقیانی، چاپ اول، تهران: جامی، ۱۳۷۹.
- 49-Dumezil, G., **Les dieux Indo-europeens**, Paris: P.U.F., 1952.
- 50- _____, **Mitra-Varuna: An Essay on Two Indo-European Representations of Sovereignty**, Translated by Derek Coltman, New York: Zone Books, 1988.
- 51-Noldeke, Th, **Der best der arischen Pfeilschutzen in Avesta und im Tabari**, ZDMG. Bd. 35. PP.445-447, 1881.
- 52-Orel, Vladimir, **A Handbook of Germanic Etymology**, Leiden: Brill, 2003.
- 53- Panaino, A., **Tistrya: The Iranian Myth of the star Sirius (Part2)**, Roma: Istituto Italiano Per il Medio ed Estremo Oriente, 1995.
- 54- sturluson, S., **Gilfaginning**, Geirmundur Orri Sigurdsson, 2014.
- 55- Turville-Petre, E.O.G., **Myth and Religion of the North: The Religion of Ancient Scandinavia**, Westport : Praeger, 1964.